

موکول شد به یکشنبه آینده.

جمعه بیست و ششم دی ماه: صبح فرامرزخان و عوض خان رحیمی و هادی خان و مسعودخان شش بلوکی و ابراهیم خان نمدی اجازه گرفته و برگشتند به منزلشان. ما هم آمدیم، ناهار در (رهونی) صرف و شب را آمدیم به (شهید) علیه السلام. در راه چهارده شکار زده شد که سه تا را ملک منصورخان زد و جواب تلگراف ها که این دو، سه روزه رسیده، ذیلاً نوشته می شود. خسروخان هم در مجلس نقلی مبنی بر پشتیبانی عموم اهالی فارس از کابینه مصدق کرده.

جناب آقای محمد ناصر قشقانی؛ تلگرافی که حاکی از احساسات وطن پرستانه آنجناب بود واصل و موجب تشکر شد. البته در دفع اختلافات، مساعی لازمه مبذول خواهد شد. امیدوارم نهضت مقدس ملی ایران با توفیق کامل به اتمام رسد. دکتر شایگان.

جناب آقای محمد ناصر قشقانی، کازرون؛ از تلگراف محبت آمیز متشکر شدم. امیدوارم بالاخره پس از رفع مشکلات، قدمهای مؤثر ۱۵۳ و عملی برای آسایش طبقات محروم برداشته شود. با عرض سلام، احمد رضوی.

جناب آقای محمد ناصر قشقانی، کازرون؛ تلگراف جنابعالی که نشانه علاقمندی به کشور است، زیارت. خوشبختانه اکثریت آقایان نمایندگان به اهمیت موقعیت و اوضاع کشور [واقف] هستند و یقین دارم کاری که برخلاف مصالح عمومی باشد نخواهند کرد. رفقای فراکسیون نهضت خواهش دارند به آقایان محمد حسین قشقانی و خسرو قشقانی بفرمائید فوری به طهران حرکت فرمایند، ارادتمند دکتر عبدالله معظمی و دکتر کریم سنجابی.

شنبه بیست و هفتم دی ماه: آمدیم به (تویی) شکار، سی آهوزده شد. عصر هم آمدیم (دهرم)، یک سواری از فارسیمدان ها رسید که فرمانده تیپ کازرون آنها را تهدید کرده است. ناچار شدم تلگرافات زیر را بهرجا مخابره کنم:

حضور مبارک جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر محبوب ایران، طهران؛ با تقدیم ارادت و عرض بندگی، به عرض می رسانم: اوضاع منتهقه قشقانی هیچ زمان بدین منظمی نبوده و کلیه افراد آنها حقیقتاً تا آخرین قطره خون و هستی برای فداکاری در راه

حضرت اشرف و مملکت حاضر و ثابت نموده و خواهند نمود. ولی متأسفانه اخیراً ۱۵۱ پیش آمدهانی شده که ممکن است بدون سبب و جهت عده‌ای نظامی روی زن و بچه قشقانی‌ها روانه نموده و آنها را قتل و غارت نمایند بنده به نمایندگی یک ایل پنجاه هزار خانواری از آن مقام استدعا می‌نمایم به لشکر فارس، مخصوصاً فرمانده تیپ کازرون امر اکید صادر شود که بدون سبب بهانه جوئی نکنند و یک ایل خادم و ایلی که یگانه ملجأ و پناهِش بعد از خدا شخص حضرت اشرف هستید، آلت اغراض شخصی واقع نشود و نقشه شود خارجیها اجرا نگردد. اگر تلگراف و عرض می‌نمایم بقدری موقعیت ۱۵۵ باریک و خنجرناک بود که لا علاج شده فوراً تلگرافی به عرض برسانم، دیگر موکول به امر و اراده عالی است. و هریک از قشقانی‌ها مورد سوءظن آرتش است امر فرمائید تا در مدت بیست و چهار ساعت در طهران شرفیاب شود تا حقایق و خیلی چیزهای دیگر معلوم گردد. همیشه مترصد اوامر عالی و اجرای منویات عالی می‌باشد.

حضور فرمانده محترم لشکر فارس تیمسار سرتیپ عزیزی، شیراز؛ با تقدیم سلام و شکر از الطاف عالی، لازم است گزارشاً عرض نمایم: آنچه بنده استنباط کردم مختصر کدورتی فرمانده محترم تیپ کازرون و سرکار سرهنگ تخشا حاکم نظامی فارسیمدان از آقایان کلانتران فارسیمدان مخصوصاً زکی پور، نگرانی داشته و دارند. متأسفانه موقعی که بنده در کازرون بودم، ملتفت نشدم. و الاً کاملاً رفع می‌نمودم، بعداً احساس کردم که [کار از] کار گذشته است. فعلاً فرمانده محترم تیپ، شرحی به آقایان مرقوم داشته که احساس بهانه جوئی می‌شود و از آن می‌ترسم که خدای نخواستہ پیش آمد سوء بشود، لذا بدین وسیله از تیمسار تمناً و استدعا، بلکه التماس می‌نمایم و شما را به شرافت خودتان قسم می‌دهم قسمی اقدام بفرمائید که این منطقه منظم و آرام، مبدل به هرج و مرج و زحمت نشود. بنده از نقطه نظر عواقب وخیم به آقایان محمد حسین خان و خسروخان تلگرافاً اطلاع دادم و به شخص جناب آقای نخست‌وزیر هم عریضه تلگرافی عرض کردم. ولی باز شدن تمام گره‌ها موکول به لطف حضرتعالی می‌باشد. انصاف نیست که در این وضع مملکت خودمان، با دست خودمان باعث بدبختی هم‌نوعان ۱۵۶ و ایل مملکت خودمان باشیم. در خاتمه عرض می‌نمایم هیچوقت امنیت به این درجه نبوده است و انشاء الله بعداً هم خواهد بود. منتظر فرمایشم.

حضور جناب آقای وارسته استاندار معظم فارس، شیراز؛ با تقدیم سلام و استعلام از حال شریف، لازم است به عرض برسانم: در هیچ زمانی منطقه قشقایی به این منظمی نبوده و عموم اهالی کاملاً امیدوار و حقیقتاً حاضر برای همه نوع فداکاری می باشند. ولی متأسفانه کدورتی بین فرمانده محترم تیپ کازرون و کلانتران فارسیمدان ایجاد شده و حکومت نظامی فارسیمدان هم دلخور شده اند که بنده از نقطه نظر وظیفه شخصی و مملکتی عرض می نمایم اگر اقدام مؤثر و فوری نشود و خدای نخواستہ اقدامی بفرمائید، جنوب را مبدل به وضع دیگر می نمایند. خوانین فارسیمدان و افراد قشقایی مطلع ترین افراد این مملکت هستند، بهر جا امر می فرمائید تا حاضر شوند. از حضرتعالی استدعا می نمایم اقدام جدی و فوری بفرمائید که این قضیه مرتفع شود والا وجداناً و مطابق وظیفه ای که دارید مسئول خواهید بود، آنهم در پیشگاه مقدس الهی. اگر قدری تند عرض کرده ام باید عفو فرمائید چون از عاقبت می ترسم. منتظر اقدام فوری و فرمایشات آنجناب می باشم.

جنابان آقایان محمد حسین خان و خسروخان قشقایی نمایندگان محترم، طهران؛ امروز که بیست و هفتم است وارد (دهرم) [شدم]. قبلاً هم اطلاع دادم نظر به اینکه کلانتران فارسیمدان، پانیز، دیر خدمت فرمانده محترم تیپ کازرون رسیده و عده ای هم تحریک نموده اند، مورد تغیر و دلتنگی تیمسار واقع و همه روزه درصدد بهانه جوئی می باشند. اخیراً شرحی مرقوم فرموده و آنها را تهدید و تنبیه کرده، از ترس اینکه مثل قضیه رئیس غلام رزمی تکرار نشود، ناگزیر تلگرافاً حضور جناب آقای نخست وزیر عرض، و از ۱۵۷ فرمانده محترم لشکر و استاندار تقاضا نمودم جلوگیری فرمائید. از جنابان عالی هم می خواهم که بدون یک دقیق معطلی حضورشان شرفیاب شده و عرض کنید و استدعا نمائید امریه فوری صادر شود که بهیچوجه حق اردو کشی به قشقایی ندارند و درباره هرکس امری باشد، خودشان در طهران شرفیاب بشوند. برای عرض گزارش می خواستم خودم شخصاً فوری حرکت کنم، دیدم با این تحریکات که از طرف جاسوسان خارجی می شود، صلاح نیست. لذا موقوف کرده به جنابان عالی، تلگرافاً اطلاع دادم. یقین بدانید اگر اقدام خیلی خیلی فوری نکنند، فارس را مبدل به یک پارچه آتش می نمایند و آرزوی خارجیها بخودی خود عملی شده است، بیش از این نمی توانم

بنویسم.

خدمت تیمسار سرتیپ کیانوری فرمانده محترم تیپ کازرون؛ با تقدیم سلام و بار دیگر تشکر از محبتها و پذیرائی های گرم آنجناب. در مرقومه شریف به کلاتران فارسیدان که کمال بی مهری را ابراز فرموده و آنها را تهدید به تنبیه فرموده بودید. البته تنبیه در مورد اشخاص منمرد است نه آنهایی که خود را مطیع ترین فرد این مملکت می دانند و حاضر برای همه نوع فداکاری می باشند. لذا می خواهم شخصاً استدعا نمایم که آنها را بیش از این مورد بی لطفی قرار نداده و اگر در شرفیابی خدمت تیمسار غفلت نموده اند به نظر بزرگواری خودتان عفو فرمائید که باعث تشکر است.

یکشنبه بیست و هشتم دی ماه: در دهرم توقف [کرده،] به کارهای ایللی و غیره مشغول بودم. رادیو اطلاع داد که با رأی تمدید یک ساله لایحه قانونی [اختیارات] آقای دکتر مصدق، از طرف آیت الله کاشانی مخالفت شده و شرحی به مجلس شورای ملی نوشته است که برخلاف اصول قانون اساسی می باشد.

دوشنبه بیست و نهم دی ماه: از این نوشته آیت الله، تشنج و اعتصابات شدیدی در تمام نقاط مملکت شروع و جریان تلگرافات مانند سیل برای پشتیبانی از دولت مصدق و تقاضای تمدید اختیارات را نمودند. در طهران و همه نقاط ایران بازارها بسته شد و نسبت به حائری زاده، تلگرافات زننده و حتی فحاشی، مخابره شد و وکلاء هم تصمیم گرفتند که در مجلس کشیک بدهند. آقایان محمد حسین خان و خسروخان قشقانی هم جزء طرفداران مصدق هستند. آقای حسین مکی هم به مجلس برگشت و نطقی کرد که حضرت آیت الله صدر و آیت الله کاشانی تلگراف فرموده، امر کرده اند که به مجلس بیایم و این احکام به عنوان فتوا و جهاد است و همیشه هم پشتیبان کابینه مصدق هستیم و اگر برای بعضی جزئیات مخالفتهائی بشود، مربوط به اصل موضوع نمی باشد. و آقای دکتر بقائی جزء مخالفین و نطق مفصلی کرد و در ضمن اشاره کردند که برای همین نوع اختیارات در کابینه های سابق، همیشه آقای دکتر مصدق مخالف بوده اند و حال به چه دلیل خودشان چنین تقاضائی می نمایند. آقای دکتر شایگان هم به عنوان موافق نطق مفصلی کرد، ولی سیل تلگرافات رو به شدت گذاشته است و جلسه مجلس هم صبح و عصر ادامه دارد. بالاخره ساعت نه بعد از ظهر رأی گرفتند از شصت و هشت نفر، پنجاه و نه نفر به آقای مصدق رأی دادند. و بدین ترتیب ثابت شد که مصدق حقیقتاً مظهر ملت ایران است. و در همین موقع نامه ای آیت الله [کاشانی] به مصدق نوشته و جواب خواسته

است [که] بنویسد: علت اینکه در ادوار سابق خودش با چنین^{۱۵۸} قوانینی^{۱۵۹} مخالفت می کرده و حالا خودش چنین اختیاراتی^{۱۶۰} را می خواهد چیست؟ البته خیلی مفصل می باشد، به عقیده من آیت الله کاشانی با نشر این دو نامه در تمام دنیا و انظار، خودش را بیش از آنکه تصور شود، کوچک کرد، چون به تمام دنیا چنان فهمانده بود که نام قوا در دست خودش است و هر کاری بخواهد، می کند. با این عمل ثابت شد که مردم به مصدق علاقه دارند و به فرموده های آیت الله اعتنائی ندارند، تا عاقبت چه شود. من هم تلگراف زیر را مخابره کردم.^{۱۶۱}

سه شنبه سی ام دی ماه: امروز از صبح فقط مشغول اصلاح دعوای شش بلوکی ها بودم. و انصافاً احمدخان کشکولی خیلی زحمت می کشید. این مردم به هیچ وجه حاضر نیستند حرف حساب گوش بدهند، قباله در دستشان است و نمی خواهند گوش بدهند. بالاخره تمام کارها را ترتیب داده و درست کردیم. دوشنبه، شکار گراز رفتیم، سه تا گراز زده شد و بیست و دو آهو، که سه تا را من زدم.

چهارشنبه اول بهمن ماه سی و یک: جنابان محمد حسین خان و خسروخان قشقائی نمایندگان محترم، طهران: رونوشت اداره تبلیغات. الساعه که این تلگراف را عرض می نمایم در پانزده فرسنگی فیروزآباد، دور از خط شوسه میان یکی از بزرگترین طوایف قشقائی که طایف شش بلوکی است می باشم و اخبارات تأثرآور از طهران دیروز عصر منتشر شد. چنان تأسف و تأثیری در مردم ایجاد شد که قابل بیان نمی باشد. از امروز صبح، متجاوز از شصت هزار مرد و زن جمع شده و با هیجان و شور بی سابقه تصمیم گرفته اند برای مرکز حرکت کنند، مخصوصاً این احساسات از طرف زنها به مراتب بیشتر است و گزارشهایی که می رسد در کلیه ایلات و بلوکات قشقائی و اهالی جنوب که فرسنگها فاصله بین آنها می باشد، همین هیجانان جریان دارد. بنده از آنها تقاضا کرده ام که دو روز مهلت بدهند و آنها را به وطن خواهی و پشتیبانی نمایندگان محترم نسبت به جناب آقای دکتر مصدق اطمینان داده و قول داده ام. اگر خدای نخواستہ برخلاف واقع شد، همگی برای مرکز حرکت خواهیم کرد. با همه این نویدها جمعیت متفرق نشده، جلو سرما و باران ایستاده و فریاد زنده باد مصدق و پاینده باد ایران تکرار نموده و با کمال بی صبری منتظر اقدامات آقایان نمایندگان می باشند و مخصوصاً استدعا و التماس اهالی

۱۶۰. اصل - خیری.

۱۵۸. اصل - به چین.

۱۶۱. در اصل تلگرافی نوشته نشده است.

۱۵۹. اصل - قوانین.

و بنده از ساحت مقدس حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی و جناب آقای مکی سرباز وطن و جناب آقای دکتر بقائی که خدمات ایشان فراموش نشدنی می باشد اینست که، در پشتیبانی کابینه جناب آقای دکتر مصدق کماکان همکاری فرمایند. تا زمانی که حریف کهنه کار کاملاً به زانو درآید. و باید عرض کنم: اگر خدای نخواستہ بر خلاف نظریات مردم تقاضای دکتر مصدق رد شود، جلوگیری از مردم، کاریست مشکل و آنوقت است که باید گفت پشیمانی سودی ندارد، محمد ناصر قشقائی.

صبح رفتیم در (هدای آباد) ناهار صرف کرده عصر برگشتم برای شکار آهو. چهل و پنج آهو زده شد. که سیزده تا ملک منصورخان و هفت تا من و باقی را هم سوارها زدند و خیر مهمتی هم نیست که بنویسم.

پنجمین دوّم بهمن: تا ظهر کارها و دعوای و گفتگوهای ملکی و قشقائی بین شش بلوکی ها را تمام کرده و بعد از ظهر برای (احمدآباد) حرکت کردیم.

جمعه سوّم: رفتیم به (شیخ ابوعلی) شکار آهو، چهل رأس زده شد^{۱۶۲}، که چهارده تا ملک منصورخان و یکی من و باقی را سوارها [زدند]. و مقداری هم گفتگو بین (دوکه)ها و باقی دعوای شش بلوکی را خاتمه دادم.^{۱۶۳}

شنبه چهارم بهمن: حرکت کردیم برای (شش کنار کدخدایان) شورا خوریو و علی قبالو و عده ای دیگر از منزل مرخص شده رفتند. ناهار در توپی بودیم. بعد از ظهر امیر تیمورخان، کلانتر شش بلوکی و محمودخان و حسن خان شش بلوکی هم از آنجا خداحافظی کرده رفتند. ما هم آمدیم به (شش کنار) دوازده آهو زده شد که یکی را من و باقی را سوارها زدند. از عصر هم هوای باران^{۱۶۴} و صدای رعد از دور بلند است تا چه شود.

یکشنبه پنجم بهمن: بارانی نیامد. فقط یا رعد و برق و مختصر نم نم گذشت. رفتیم به (آزادگان) شکار آهو، چهل و نه تا زده شد که هشت تا ملک منصورخان و چهار تا خود من و باقی را سوارها زدند.

دوشنبه ششم بهمن: شب را آمدیم به (کنار سیاه) ناهار کنار رودخانه خوردیم. گل های نرگس وحشی شروع به گل کرده و خیلی فشنگ است. در راه هم هشت

۱۶۲. اصل - دانه زد شده.

۱۶۴. منظور نویسنده احتمال باران آمدن می باشد.

۱۶۳. اصل - داده.

شکار زده شد که یک میش من زدم و یک قوچ خیلی بزرگ قشنگ غلامحسین خان گرگین پور زد که تماشائی بود.

سه شنبه هفتم: صبح حرکت کرده ظهر آمدیم به (فیروزآباد)، نهار خدمت والده بودیم. آقای سرهنگ کوثر هم با ماشین آمده بود به (نودران). شب رادیو اطلاع داد که آقای دکتر مصدق با آقای کاشانی ملاقاتی کرده و اعلامیه مشترک صادر کرده اند که در بعضی از جراید خارجی و داخلی شایعاتی انتشار داده می شود که کلدورتی فیما بین است. این موضوع خالی از حقیقت است و کما فی السابق برای خدمات ملی متحداً انجام وظیفه خواهیم کرد.

چهارشنبه هشتم: ظهر رفتم منزل آقای محمد حسین خان به (جادست) و عده ای برای دیدن آمدند.

پنجشنبه نهم: قبل از ظهر فرماندار و تمام رؤساء اداره جات آمدند دیدنی و خیر مهمی نیست.

جمعه دهم بهمن: از صبح رفتم برای سرکشی به راه، و دادم تا عصر پاک کردند. نهار هم خدمت والده بودیم.

شنبه یازدهم بهمن: از صبح مشغول کارهای شخصی بودم. غروب هم محمد حسین خان از طهران آمد، بقدر نیم ساعت با هم بودیم خیلی خسته بود، اوضاع طهران بطور کلی کاملاً موافق با مصدق است | و وضع سیاسی خودمان هم خیلی خوب است. یکشنبه دوازدهم: قبل از ظهر فرمانده لشکر فارس، سرتیپ عزیز تشریف آوردند. نهار صرف کرده بعد از ظهر رفتند به (تنگ خرغه) سرکشی اردوی نظامی و شب را برگشتند.

دوشنبه سیزدهم: تا ظهر به اتفاق فرمانده لشکر...^{۱۶۵} را گردش کرده، بعد از نهار فرمانده لشکر تشریف بردند و ابراهیم خان سهامی کلاتر سمیرم هم آمد، شکایت از نیامدن برف داشت.

سه شنبه چهاردهم: نهار در (تیدشت) منزل محمد حسین خان بودیم. مهندس افشار و مهندس فرح برای بازدید راه آمده بودند. نهار با هم صرف کردیم آقایان شب را رفتند به شیراز.

چهارشنبه پانزدهم بهمن: از صبح رفتیم به (بایگان). سرکار علیّه والده، ملک منصورخان، محمد حسین خان و خانمش، ناهار آنجا بودیم. عصر هم رفتیم تماشای (تنگ خرقة) و کوه بّری که جهت آوردن آب شده است. شب هم آمدیم فیروزآباد. (مسترهال) که از اعضاء اصل چهار ترومن است و متخصص امراض حیوانی است آمده بود.

پنجشنبه شانزدهم: از صبح عده زیادی از شیراز آمدند من جمله یک نفر مهندس به نام (بهنش) برای نقشه برداری راه بندر عسلو، سفارش نامه برای کلاترآن محل گرفت و عصر هم همگی رفتند. زیرخان فارسیدان هم که آمده بود، او هم برگشت.

جمعه هفدهم بهمن: قبل از ظهر سرتیپ میرفندرسکی رئیس ژاندارمری فارس به اتفاق آقای پشتون آمدند، ناهار تشریف داشتند بعد از ظهر برگشتند به شیراز. من و ملک منصورخان و محمد حسین خان و سهراب خان و ابراهیم خان سمیرمی با عده ای بر حسب دعوت گرگین پور رفتیم به (زنجران) و شب آنجا بودیم. ولی مختصر دلخوری فامیلی بین خودشان هست، چون فتح الله خان جهانگیری و نادرخان بهمنی از الیاس خان گرگین پور دختر خواستگاری کرده اند و گویا قبلاً مختارخان دختر را به فتح الله خان داده، حالیه حبیب الله خان برادر الیاس خان مخالفت می نمایند و می خواهد به نادر دختر بدهد، دلتنگی است.

شنبه هجدهم بهمن ماه: بنا به تدارکی که قبلاً گرگین پورها کرده اند، برای (تنگ زرد) شکار رفتیم. من رفتم که بیایم سر کوه، آقایان دیگر رفتند داخل تنگ، در راه که می رفتم یک قوچ و میش آمد [ند]، هردو رامن زدم. بعد رفتم سر کوه. هوا ابر و بارانی شد، نشد که شکار درستی ببینم، دو تای دیگر زده شد. شب آمدیم فیروزآباد. خرده خرده باران می آید. مگر^{۱۶۶} اینکه خداوند رحم کند باران کاملی بیاید والا تمام نقاط فارس از حیث بی بارانی سخت در فشار هستند و السّاعه که ساعت نه شب است باران شروع کرده.

یکشنبه نوزدهم: بارانی می آید، مردم بی نهایت در فشار هستند. ظهر رفتم منزل محمد حسین خان، این روزها خبری غیر از نطق (ایزنهاور رئیس جمهور امریکا) که گفت: ما کاری به (جزیر فرموز) نداریم. و از این نطق احتمال می رود ملیون چین به

چین جمهوری حمله کنند، باعث نگرانی دنیا شده و انگلیسیها سخت عصبانی هستند و مخصوصاً دستور داده است که از حمل اشیاء به چین کمونیست جلوگیری شود.

دوشنبه بیستم بهمن: صبح اول وقت با استاد باقر محکمی رفتیم به (بایگان)، دو نفر بنا هم بردیم برای ساختن جوی^{۱۶۷} بایگان و ظهر آمدیم. در (فیروزآباد) میهمان آقای محضری بودیم. و رادیو هم اطلاع داد که یک کمپانی امریکائی بر علیه شرکت نفت انگلیس عرض حال داده و ادعای خسارت دوازده ملیون دلار داده و اظهار کرده است که سه نفر از شخصیت های امریکائی به انگلیسیها کمک کردند و نگذاشتند ما از ایران نفت بخریم.

سه شنبه بیست و یکم بهمن: از ساعت دوازده شب باران شروع کرده می بارد، چهارشنبه بیست و دوم بهمن: باران مرتب باریده و [بناباه] گزارشی که می رسد، همه جا باریده است.

پنجشنبه بیست و سوم بهمن: در منزل بودم. تصمیم دارم ان شاء الله برای طهران حرکت کنم.

جمعه بیست و چهارم: ناهار منزل محمد حسین خان بودم. آقای مهندس افتخاری و غلامحسین خان استخری و صادقی اصطهباناتی آمدند.

شنبه بیست و پنجم: صبح خیلی زود برای طهران حرکت کردم. در صحرائی (کوار) دو آهو زدم، یکی را دادم به آقای استخری و یکی را برای طهران آوردیم. در پست بنزین توقف کردیم آقای سهراب خان تشریف آوردند، ناهار در قادرآباد و شب آمدیم به اصفهان.

یکشنبه بیست و ششم: ظهر مختصر غذایی در (منظریه) صرف، و سه و نیم بعد از ظهر آمدیم طهران منزل خسروخان و بعد از قدری صحبت رفتیم به حمام. بعد خسروخان اطلاع داد که ابوالقاسم خان بختیاری یاغی شده و یک عده نظامی [را] خلع سلاح کرده و یک سرهنگی هم کشته شده است.

دوشنبه بیست و هفتم: صبح اول وقت رفتیم خدمت آقای دکتر مصدق، اول زیاد اظهار مهر و از وطن خواهی و خدمتی که به مملکت کرده ایم قدردانی فرمود. بعد راجع به ابوالقاسم خان عرض کردم [که] اگر مایلید اصلاح کنم. فرمودند باید زده شود. بعد

فرمودند که دو روز دیگر همدیگر را ببینیم. و تا شب هم عده‌ای از آقایان رفقا و دوستان برای دیدن آمدند.

سه‌شنبه بیست و هشتم: از صبح عده زیادی از آقایان دوستان و رفقا آمدند من جمله آقای امیرهمایون بوشهری و سرلشکر زاهدی. آقای سرلشکر زاهدی زیاد از دکتر مصدق گله داشت که با این همه همراهی و مساعدت صادقانه که کردم، آخر الامر آقای دکتر مصدق نارو زد و حالا هم می‌گویم به شش هفته نمی‌کشد که کابینه‌اش سقوط می‌کند. انگلیسیها موقعی که می‌خواستند بروند به من پیغام دادند که از گذشته‌ها پشیمانیم. من جواب دادم که وطن فروشی نمی‌کنم. بعد از این قضایا باز هم دکتر مصدق این قسم رفتار می‌کند. امیرهمایون هم زیاد گله داشت^{۱۶۸}. آقای معدل هم آمد، ایشان هم زیاد گله داشتند.

چهارشنبه بیست و نهم: تا عصر مشغول پذیرائی از رفقا [بودم]، و عصر هم دیدنی از آقای سپهبد نخجوان استاندار فارس کرده، بعد رفتم خدمت حضرت آیت‌الله کاشانی تا آقای مهندس رضوی نایب رئیس مجلس آنجا هستند. حضرت آیت‌الله شروع به گله‌گذاری از آقای دکتر مصدق نمودند که انتخاب ایشان بد است، چرا افشارطوس رئیس نظمیته شده، شاهزاده قهرمان رئیس گمرک، آدم دزدی است، مهندس فلاح رئیس نفت از جاسوس‌های انگلیسیهاست^{۱۶۹}، از این قبیل صحبتها. آقای مهندس رضوی و من شروع به دلالت کردیم که این حرف‌ها غیر از بدبختی مملکت و نابودی خودتان

۱۶۸. باید امیرهمایون بوشهری و سرلشکر زاهدی را شناخت و بعد دانست چه می‌گویند، بوشهری برای آنکه در جلسات کابینه حاضر نشود، خود را بیمار وانمود می‌کرد، تا روال عادی کار کابینه را دچار وقفه کند. آگاهی زاهدی از کودتا و گله بوشهری هردو در یک راستا بودند [نقل شفاهی آقای امیر علایی به مصحح در مورد بوشهری].

۱۶۹. اعتراض آیت‌الله کاشانی به رضا فلاح که رئیس پالایشگاه آبادان و به اصطلاح نوکر مارکدار و نشان گرفته از انگلیسیها بود، به جا و قابل تعمق است. ولی دکتر مصدق در پاسخ به جلیل بزرگمهر وکیل تسخیری خود که از او سؤال نمود [چنین شخصی با این اشتهار را چرا جواب نکرده‌اید؟] چنین جواب داد: «خیلی فشار آوردند که او را بیرون کنم. او مرد فنی بود و در کارش وارد. ما در آبادان بعد از خلع‌ید چون نفت صادر نمی‌شد کار زیادی نداشتیم، بیرون می‌کردیم می‌رفت مثلاً فرانسه با حقوق دو سه برابر آنجا کار می‌کرد. اگر کاغذ به ما می‌نوشت چه جوابی داشتیم بدهیم. نشان و مدال؟! کسی خوب کار می‌کرد به او نشان و مدال می‌دادند. اینها علاج درد نبود».

دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی. به کوشش جلیل بزرگمهر — ص ۵۹۵

فایده ندارد، بهتر این است که با آقای دکتر مصدق بنشینید و تمام کنید، تخاصی^{۱۶۹} کردند. بعد ما دو نفر را فرمودند که خودتان با مصدق صحبت کنید ولی من دیگر حاضر نیستم برای مصدق سنگ به سینه بزنم و مخالفت هم نمی‌کنم. البته از این مقوله مذاکره زیاد شد.

پنجشنبه سی ام: ساعت هفت و نیم صبح به اتفاق آقای مهندس رضوی (برحسب قرارداد قبلی) رفتیم خدمت آقای دکتر مصدق و تمام فرمایشات آیت الله را عرض کردیم. فرمودند: این که وضع نمی‌شود، اگر من رئیس دولت هستم تشخیص با من است، باید تقویت کنند من هم کار کنم. اگر هم اطمینان ندارند همه جمع شوند بگویند. من می‌روم کنار خود داند. خلاصه، فعلاً هر دو طرف لجاجت می‌نمایند. آدم منزل تا ظهر عده‌ای از رفقا آمدند. برای ناهار هم آقای امیر حسین خان و جهان‌شاه خان و بهمن خان بختیاری تشریف داشتند. مقداری از حرکت ابوالقاسم شکایت کردند، بعد از برادرکشی که کار بدی است. و حس کردم آقایان ترس دارند که شاید قشقائی‌ها با بختیاری‌ها] جنگ کنند. عصر هم عده زیادی من جمله آقای، استاندار و دکتر معظمی و دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه تشریف آوردند. بعد مدت دو ساعت با دکتر فاطمی راجع به اوضاع و وضعیت صحبت کردیم. کار به این جا منجر شد که تمام تحریکات که می‌شود قسمت عمده از ناحیه شاه است و من یک ملاقاتی با آیت الله کاشانی بکنم. بعد اصلاحی بین آقای حسین مکی و دکتر فاطمی بدهم و قسمی کنم که آیت الله با مصدق همکاری حسابی کند و ملاقاتی حاصل شود. و برای عصر دوشنبه هم جلسه تشکیل بدهیم که آقای دکتر فاطمی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی و دکتر معظمی بیانند منزل ما که روی کلیات مشورت کنیم. امروز هم در مجلس، فئات آبادی از شاه تجلیل کرده است. خلاصه فکر حسابی بکنیم برای پشتیبانی از مصدق و کابینه اش.

جمعه اول اسفندماه سی و یک: منزل آقای افخمی امیر اشرف میهمان بودیم، صحبتی غیر از دلتنگی بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق و شکاف در جبهه ملی نبود. شنبه دوم اسفند: از صبح عده زیادی برای ملاقات آمدند، بعد از آن رفتیم دیدنی آقای علی هیئت. صحبت از هرجا بود، ایشان هم ظاهر که نمی‌کردند ولی معلوم بود از دولت گله‌مند هستند. بعد صحبت سرلشکر زاهدی شد که مرد عمل است یا نه. من

جواب دادم در تجربه فهمیده‌ام که ایشان مرد عمل نیستند. و بزرگترین و مهم‌ترین سیاستها را به طاق ابروی خانمی فدا می‌نمایند. قبلاً در نهضت جنوب به ایشان پیشنهاد کردم قسم خوردم همه نوع حاضر، توپیا قشون و افراد ایلات را برداریم ببریم شمال را از دست دموکرات‌ها بگیریم و زمام حکومت را در دست بگیریم تا به مملکت خدمت کنیم، حاضر نشد. آقای هیئت تصدیق کردند و شمه‌ای از زمان فرماندهی ایشان در اصفهان بیان کردند که حاضر نشد تا آخر، انگلیسها گرفتند بردند به (عراق) و همین قسم سایر مواقع. سه بعدازظهر در منزل سرهنگ دبیر سیاقی با سرتیپ افشارفوس ملاقاتی کرده راجع به تشکیلات [حزب] توده شکایت می‌کرد و اظهار می‌داشت این اوراق معلوم نیست کجا چاپ می‌شود. من جواب دادم فکر می‌کنم در سفارت شوروی باشد. از این صحبتها کردیم. چهار بعدازظهر رفتم خدمت آیت‌الله کاشانی تا ساعت شش بعدازظهر مشغول مذاکره و کشمکش بودیم. ایشان عقیده دارند که دکتر مصدق با سرکار آوردن اشخاص خانن و بدسابقه‌ای مثل سرتیپ دفتری و سرتیپ افشارفوس و مهندس فلاح و از این قبیل اشخاص، بهترین دوستان خود آقای مصدق، از قبیل حسین مکی و دکتر بقائی و حائری‌زاده را از دست داده است و با این وضع نمی‌تواند با ایشان همکاری کند، مخالفت هم ندارد. ولی اگر تغییری در رویه‌اش بدهد کاملاً حاضر [به] همراهی است. عرض کردم: از این فرمایشات جز بدبختی مملکت چیزی عاید نمی‌شود، چون در مقابل سیاست انگلستان و این مشقات برای دو سه نفر، همه باهم، یا مخالفت یا اج کنید، آیا اسمی به غیر از بدبختی می‌شود گذاشت؟ خواهش کردم ملاقاتی با دکتر مصدق کند ۱۷۰. جواب دادند: غیرممکن است با این وضع ملاقات کنیم. عرض کردم: دکتر مصدق حاضر است کنار برود، در صورتی که یک شخص مطمئنی سرکار بیاورید یا خود حضرت آیت‌الله قبول زمامداری بفرمایند. از زمامداری خودشان جداً تحاشی کردند و فرمودند: امروز کسی غیر از مصدق نیست. عرض کردم با این وضع نمی‌شود و هر دوی شما را شاه مضمحل خواهد کرد. فرمود: قدرت ندارد. عرض کردم: قدرت پیدا می‌کند و یک روز شما را می‌گذارد داخل اتومبیل و تبعید می‌کند. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد فرمود: من اعلامیه صادر می‌کنم که من به هیچ وجه با آقای دکتر مصدق مخالف نیستم و هر کاری می‌کند مربوط به خودش است و کاری به کارش ندارم. عرض کردم: خراب‌تر

شد، استدعا می‌کنم تا همین جا بس است ولی بترسید از روزی که خدای نخواستہ شما را ملت ایران به چشم شیخ فضل الله نوری معروف نگاه کند و آقای دکتر مصدق را به چشم قوام السلطنه. بعد آمدم با مکی ملاقاتی کردم، ایشان هم دل پری داشتند، اظهار کردند: وضعیت مصدق در اردیبهشت خیلی بد خواهد شد. البته این خلاصه مذاکرات بود.

یکشنبه سوم اسفند: صبح اول وقت آقای حشمت الدوله والا تبار تلفنی کردند که کار خیلی لازم دارم، عرض کردم: ساعت ده و نیم منتظرم. بعد عذبه زیادی تشریف آوردند. ساعت یازده حشمت الدوله آمدند، اظهار کردند: مطالب محرمانه می‌باشد، می‌خواهم یا تو صحبت کنم. بعد شروع کردند که: پریروز آقای دکتر مصدق مرا خواستند، رفتم، تا دکتر شایگان و ملک مدنی آنجا هستند شروع کردند به مذاکره که: در این مدت مادر شاه و خواهر شاه همه نوع با من مخالفت کردند و من در همه قسمت با شاه همراهی کرده‌ام و او را حفظ کرده‌ام، حالا خودش هم بنای مخالفت را گذاشته، از یک طرف وکلاء را تحریک می‌کند، از یک طرف ابوالقاسم خان بختیاری را همراهی می‌نماید، من هم حقیقتاً بیش از این طاقت ندارم. روز سه‌شنبه اعلامیه صادر می‌کنم و به ملت ایران خطاب کرده می‌گویم تمام تحریکات و دسایس از طرف شاه است، اگر ملت پشتیبان من است اعلام کند و اگر نیست تا من بروم در خانه‌ام بنشینم و درضمن هم صریح اظهار کردند من نخست‌وزیر شاه نیستم، نخست‌وزیر ملت ایران هستم. خلاصه آقای حشمت الدوله اظهار داشتند: هرچه اصرار و خواهش کردم قبول نشد، وقت است که تو که ناصر هستی اقدام کنی بلکه دکتر مصدق از این خیال منصرف شود. من هم فوراً رفتم خدمت جناب آقای دکتر مصدق، در حین مذاکره سفیر سوئیس آمد، رفتم به اطاق انتظار. تا یک و ربع بعدازظهر طول کشید، سه ربع ساعت هم مذاکره من و دکتر مصدق طول کشید. عرض کردم: از قراری که پیغام به بنده داده‌اند شاه حاضر است هرچه شما بگویند بکند، حتی به اروپا برود. جواب دادند: من برای ایشان تکلیف معین نمی‌کنم، هرطور میلشان هست بکنند و دست از این کارها بردارند و اعلامیه را هم خواهم داد. بعد هم عین گفته‌های حشمت الدوله را تکرار کردند و مقداری از اطراف صحبت شد. من دو بعدازظهر آمدم منزل، به آقای حشمت الدوله تلفن کردم و رفتم تمام قضایا را حالی کرده و ثانیاً هم غنچه مرا خواستند. عرض کردم: من جای شاه باشم برای سه چهار ماه می‌روم اروپا، در برگشتن خیلی عزیزتر و محترم‌تر. فرمودند: خود من هم این فکر

را دارم. عصری رفتم مکنی را هم بینم. برگشتم منزل، فوراً به اتفاق خسروخان رفتم منزل ابوالقاسم خان امینی، او هم از همین قسمت زیاد نگران بود و اظهار می کرد اگر شاه رفت دیگر برای همیشه رفته است و توده ای ها روی کار می آیند، غروب برگشتم منزل. آقای دکتر فاطمی وزیر امور خارجه تلفن کرد که نتوانستم بیایم، سعی می کنم صبح اول وقت بیایم. امروز غیر از این موضوع صحبتی نیست. یک پیشنهادی هم^{۱۷۱} دولت امریکا و انگلیس راجع به نفت داده است که تحت مذاقه^{۱۷۲} آقای نخست وزیر می باشد.^{۱۷۳}

دوشنبه چهارم: امروز صحبتی غیر از دلتنگی نخست وزیر و درباره خبری نیست. تمام مردم نگران و منتظر عاقبت کار هستند، چندین مرتبه نمایندگان مجلس شورای [ملی] و فراکسیون نهضت ملی جلساتی تشکیل داده و چندین مرتبه با وزیر دربار و خود شاه ملاقات کردند و اعلیحضرت فرموده اند: من همه قسم حاضریم، حتی خودم می روم خانه آقای دکتر مصدق، اگر هم شوند. می روم، هر چه می گوید حاضریم. بالاخره آخر شب قرار شد که فردا ملاقاتی بشود و نخست وزیر شرفیاب شدند. شب هم آقایان دکتر معظمی و دکتر شایگان و دکتر سنجابی نمایندگان مجلس و آقای دکتر فاطمی وزیر امور خارجه میهمان بودند و بنای ملاقات بین نخست وزیر و شاه بوسیله سه نفر نمایندگان فوق صورت گرفت.

سه شنبه پنجم اسفند: امروز آقای نخست وزیر حضور شاه شرفیاب شد و چهار ساعت طول کشید، نتیجه هنوز معلوم نیست.

چهارشنبه ششم اسفند: صبح اول وقت خدمت آقای نخست وزیر رسیدم، راجع به ملاقات با شاه سؤال کردم. فرمودند: بد نبود. عرض کردم: اگر کنار نیاید شاه خطرناک است. با خنده طولانی فرمودند: آنقدرها هم که شما خیال می کنید، نیستند. بعد راجع به فرماندهان لشکر و تیپ سؤال کردند. عرض کردم: با شما هیچکدامشان قلباً خوب نیستند و با شاه هستند. فرمودند: می دانم. عرض کردم: سرتیپ عزیزی نسبتاً شخص پخته معقولی است و به نظر من آدم خوبی است. بعد راجع به حسینقلی رستم و منصورخان سؤال کردند. جواب دادم: این ها رسماً نوکر انگلیس هستند. بعد راجع به اینکه مهندس معاضد می خواهد راجع به اقتصاد صحبت کند عرض کردم. فرمودند:

۱۷۱. اصل - یکی هم پیشنهادی.

۱۷۲. مذاقه - باریک بینی کردن. در حساب دقت کردن، عمید - ص ۱۷۷۹.

۱۷۳. در ابتدای صفحه ۲۵۷ اصل دست نوشته چنین نوشته شده. مذاکرات با حشمت الدوله و مصدق.

تحصیل کرده است؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: روز شنبه ظهر بیاید. بعد با دکتر فاطمی وزیر خارجه ملاقات کردم. ایشان زیاد از رفتار آیت الله کاشانی گله داشت. همین قسم از مکی و بقائی. بعد با اشاره حالی کرد که شاه رفتنی است. عصر هم ابوالقاسم خان امینی آمد. از قرار معلوم شاه خیلی زود من غیر رسم، تشریف می برند. من هم از دکتر مصدق اجازه مرخصی خواستم، فرمودند چند روزی باشید.

پنجشنبه هفتم اسفند: امروز در غالب جاها صحبت رفتن شاه است. زهار منزل^{۱۷۱} بودم، عصر هم رفتم منزل آقای سردار فاتح و بعد [رفتم] منزل آقای گلشانیان، صحبت در اطراف رفتن شاه بود و توقیف شدن سرلشکر زاهدی که روز قبل برحسب دستور آقای دکتر مصدق نخست وزیر توقیف شده است. هردو آقایان اظهار می کردند [که] در چنین موقعی دست و پا کردن زاهدی بی خود بوده است و باید آورده در خانه اش^{۱۷۲} می نشست. گلشانیان قدری از رفتار مردم شکایت کرد که همه بنده مقام هستند و انسان وقتی سر کار است همه تملق می گویند، وقتی بیکار است اعتنا نمی کنند. عرض کردم: من خوب امتحان کرده ام و می دانم. شماها بدانید خوب است. از بدی وضع اقتصاد و آیا کار نفت به کجا می کشد^{۱۷۳}؟ عقیده گلشانیان این است که انگلیسیها به هیچ شکل حاضر برای حل قضایا نخواهند شد.

جمعه هشتم اسفند: صبح ساعت نه رفتم خدمت آیت الله کاشانی (برحسب تلفن و خواهش خودشان)، اظهار کردند: مصدق را ملاقات کردی؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: نتیجه؟ عرض کردم، هیچ، می فرمایند اگر آیت الله به من اطمینان دارد و [به] مردم هم مطمئن است، من نخست وزیر هستم و هر کاری که صلاح مملکت باشد خواهم کرد، اگر هم اطمینان ندارند صریح بگویند می روم کنار. بعد عرض کردم از حالا باید بدانید که برای ریاست مجلس شما مخالفت خواهند کرد. فرمودند: من ایدا طالب نیستم و شأن من هم نبود. برای اینکه در مجلس تشنج نباشد قبول کردم. بعد اظهار کردند: من قسمی ترتیب دادم که کنگره اسلامی در طهران باشد، دکتر مصدق مخالفت کرد. من هم پول ندارم و این کار سیصد هزار تومان خرج دارد، و این عمل اگر می شد خیلی برای من و مملکت مفید بود و متأسفانه پول ندارم. بعد راجع به رفتن شاه سؤال

۱۷۴. یک کلمه خوانده نشد.

۱۷۵. در ابتدای صفحه ۲۵۸ اصل دست نوشته چنین آمده. گفتگوی دربار و نخست وزیر.

۱۷۶. اصل - بکشد.

کرد. عرض کردم: می‌گویند با شما ساخته است، بهتر می‌دانید. اظهار بی‌اطلاعی کردند. بعد راجع به کارنفت سوال کردم، اظهار کرد: غیر آن نه ماده هرچه باشد مخالفت خواهم کرد^{۱۷۷} و بعد موکول شد به جلسه بعد. ظهر هم منزل آقای نمازی میهمان بودیم، تمام عده، مخالف دکتر مصدق نخست‌وزیر بودند، فقط من موافق بودم. تمام صحبتها با شونجی و گوشه نسبت به دکتر مصدق بود. رفتن شاه کم کم صورت حقیقت پیدا می‌کند، تا بعد چه شود.

شنبه نهم اسفند: صبح زود رفتم منزل آقای دکتر مصدق، دکتر فاطمی وزیر خارجه را دیدم که با عجله مشغول تهیه تذکره شاه می‌باشد. در این بین دکتر شایگان و دکتر سنجابی و مهندس حبیبی وارد شدند، صحبت رفتن شاه در میان است، سرتیپ ریاحی معاون وزارت جنگ هم آمد. یک نفر از آقایان اظهار داشت: الساعه آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس تلفن کرده است و تمام وکلاء را^{۱۷۸} برای جلسه خصوصی خواسته‌اند. بعد معلوم شد که آیت‌الله پیغام داده است که وکلاء باید از رفتن شاه جلوگیری کنند. بالاخره هیئت رئیسه رفته و شاه قبول فرموده‌اند. چهار بعدازظهر قرار است شاه از طریق بغداد حرکت کنند برای اروپا. آیت‌الله بهبهانی با چند نفر رفته است حضور شاه استدعا کرده قبول نشده، دومرتبه رفته^{۱۷۹}. آیت‌الله کاشانی هم اعلامیه داده که ملت! نگذارید شاه برود. و بالاخره در حدود یک هزار نفر از حزب «سومکا» (حزبی که خود شاه تشکیل داده) با عده‌ای از افسران بازنشسته و چند نفر چاقوکش دور خانه شاه را گرفته و فریاد می‌زدند نمی‌گذاریم شاه برود. و در این موقع یک عده از همین اشخاص با یک ماشین جیب^{۱۸۰} ارتش به خانه دکتر مصدق حمله و در خانه را با ماشین می‌شکنند. نظامی‌های قراول ناچار تیراندازی کرده، سه چهار نفر کشته و مجروح می‌شوند مابقی فرار می‌کنند. در این موقع شاه خطابی به ملت کرده و انصراف خودشان را اظهار می‌دارند. تا شب، این تظاهرات بود، ساعت هشت بعدازظهر از طرف فراکسیون نهضت ملی تصویب شد که من فوراً برای فارس حرکت کنم. بدون یک دقیقه معطلی حرکت کردم. ولی نظامی‌ها که مأمور انتظامات بودند جداً با دولت مخالفت کردند.

۱۷۷. اشاره به نه ماده ملی شدن صنعت نفت می‌باشد.

۱۷۸. اصل - را خواسته‌اند.

۱۷۹. در ابتدای صفحه ۲۵۹ چنین نوشته شده. اتفاقات مهم.

۱۸۰. اصل - جیب.

رئیس ستاد (بهارمست) که بکلی رو نشان نداد، بعد هم رفته بود منزل شاه. و سایر افسرها هم همین قسم در انتظارات و تحریک مردم بر ضد مصدق غفلت نمی‌کردند. من آن شب را تمام، راه آمدم. ۱۸۱

یکشنبه دهم اسفند: در هیچ جا توقف نکردم. از آباچه که یک فرسخ رد شدم، آفتاب طلوع کرد. ساعت ده، دو ساعت قبل از ظهر وارد شیراز شده، تلگرافی به خسروخان کرده و حرکت کردم. یک بعد از ظهر وارد فیروزآباد شده، بدون معطلی خوابیدم. پس از دو ساعت خواب، بیدار شدم ۱۸۲، به تمام قشائی‌ها و عبدالله‌خان و خسروخان ضرغام‌پور بویراحمندی تلگرافاتی کرده و تذکر پشتیبانی دولت دکتر مصدق را دادم. محمد حسین خان هم آمد و قضایا را حالی کرده و شروع به تلگرافات لازمه نمودم.

دوشنبه یازدهم: در فیروزآباد کماکان مشغول اقدامات و تلگرافات شدم تا شب، که سواد بعضی تلگرافات در ذیل نوشته می‌شود ۱۸۳. ولی تلگرافات بی شمار و سیل آسا از هرجا شروع شده است برای پشتیبانی جناب دکتر مصدق. رادیو اطلاع داد که آقای بهارمست رئیس ستاد برکنار و سرتیپ ریاحی به جای ایشان منصوب شد.

سه‌شنبه دوازدهم اسفند: در فیروزآباد هستم. رادیو مرتب تلگرافات مبنی بر پشتیبانی اهالی مملکت را نسبت به دکتر مصدق می‌گوید. رادیو دهلی اطلاع داد تقریباً چهارصد نفر از رجال دستگیر شده‌اند من جمله سپهبد شاه‌بختی و جمال امامی و سرلشکر گرزنی رئیس ستاد اسبق را اسم برد.

۱۸۱. توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، که برای قتل دکتر مصدق و یا ساقط کردن دولت او تهیه دیده شده بود، طبق یک طرح دقیق و حساب شده به مورد اجرا درآمد. در این توطئه شخص شاه، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی - آیت‌الله سید محمد بهبهانی، امراء وابسته به دربار، تعدادی از افسران پاکسازی شده نیروهای مسلح و گروهی از نمایندگان مجلسین شورا و سنا مداخله داشتند. توطئه نهم اسفند از نظر تکنیک و عوامل اجرا کننده آن به سبک کودتای مردادماه ۱۳۳۲ بود و تنها ابتکار و ایستادگی دکتر مصدق از شامگاه آنروز تا صبح روز بعد، سپس تظاهرات عظیم مردم تهران و شهرستانها که در پشتیبانی از نخست‌وزیر و مخالفت با دربار به عمل آمد. آنرا خنثی ساخت. به نقل از جنبش ملی شدن - ص ۲۵۴ و ۲۵۳. برای آگاهی بیشتر از تمام حادثه و نقش افراد ذکر شده، نگاه کنید به کتاب فوق صفحات ۲۵۳ تا ۲۶۱.

و نیز کتاب (قیام در راه سلطنت نوشته نصرت‌الله معینیان رئیس دفتر مخصوص محمدرضا پهلوی از انتشارات (روزنامه آتش) به مدیریت (سید مهدی میراشرفی) صفحات ۷ تا ۱۷.

۱۸۲. اصل - شده. ۱۸۳. در اصل تلگرافی نوشته نشده است.

چهارشنبه سیزدهم: دنباله تلگرافات ادامه دارد. رادیو اطلاع داد که ژنرالیم^{۱۸۱} ژرف استالین رئیس دولت و مملکت روسه شوروی مبتلا به سکنه شد و حالش بسیار بد است ولی از وضع گفته‌ها چنین استفاده می‌شود که مرده است.

پنجشنبه چهاردهم: کماکان تلگرافات پشتیبانی ادامه دارد، و حال استالین بدتر می‌شود و دنیا منتظر پیش آمدهائی است.^{۱۸۲}

جمعه پانزدهم اسفند: بعدازظهر رادیو اطلاع داد: استالین مرد. در طهران همان روزنهم [اسفند] از سفارت امریکا تلفن شد و تقاضای ملاقاتی کردند، خسروخان رفت. امریکائی‌ها زیاد اظهار دوستی کردند. شب هم دومرتبه با سفیر ملاقات شد. خسروخان صریح گفته بود: ایرانی‌ها تا آخرین نفس به نفع مصدق جنگ می‌کنند، لااقل ما قشقائی‌ها که این کار را خواهیم کرد. در این چند روز از ایرانی‌ها هم به ما زیاد وعده دادند، آمدند. چاره نشده التماس می‌کردند بی طرف باشیم. ما هم صریح گفتیم: غیرممکن است، با مردم هستیم و پشتیبان دولت مصدق می‌باشیم. بعدازظهر رادیو اطلاع داد که استالین پیشوای روسیه مرد. به عقیده من بعد از عمر، چنین شخص بزرگی به دنیا نیامده بود، یعنی در مدت یکهزار و سیصد سال اخیر، عقیده خیلی‌ها بر این است که در ردیف پیغمبران می‌باشد.

شنبه شانزدهم اسفند: امروز تمام اخبار دنیا متوجه روسیه شوروی می‌باشد و هیئت دولت تعیین شد: مارشال ورشلیف، رئیس شورای عالی. مالتکف رئیس الوزرا درحقیقت جانشین استالین. مولوتف، وزیر خارجه. مارشال یودین، وزیر جنگ. صبح به اتفاق محمد حسین خان و سرهنگ نقدی رفتیم به (خواجه) منزل آقای سهرابخان. حال من هم بد بود، مختصرتی آمد عصر برگشتم به فیروزآباد و بستری شدم.

یکشنبه هفدهم: تب و سردرد شدید آمد که قدرت حرکت نداشتم.

دوشنبه هجدهم: کماکان بستری هستم و خبر مهمتی هم نیست. اوضاع طهران کماکان متشنج می‌باشد و هشت نفر از وکلا تعیین شده‌اند که شاه را ملاقات کنند بلکه راه صحبتی پیدا کنند. آقایان حسین مکی، دکتر بقائی، دکتر سنجابی، دکتر عبدالله معظمی، حاج آقا رضا رفیع، حائری زاده، و یک ساعت [و] ربع هم مذاکره طول کشیده ولی نتیجه، چیزی معلوم نشد. سرتیپ محمود امینی به فرماندهی نیروی جنوب انتخاب

۱۸۱. اصل - ژرالیسم.

۱۸۲. در ابتدای صفحه ۲۶۰ چنین آمده. کسالت شدید استالین و مرگ استالین.

شدند، ولی در نطق هائی که مهندس رضوی و دکتر شایگان در جلو مجلس برای مردم کرده‌اند، تمام اظهارشان این بوده است که شاه باید فقط شاه باشد، به هر کاری مداخله نکنند. مخصوصاً دکتر شایگان به شاه اظهار کرد: این عمل برخلاف قانون است که جنابعالی نظامی‌ها را وادار کنید و تحریک نمایند بیایند بر علیه دولت قیام کنند و این اقتضاحات را دریاورند. شاه هم جواب داده است: کاملاً صحیح است. من می‌خواهم شاه قانونی باشم، منتهی مردم آمدند مانع حرکت من شدند، من هم قبول کردم، و الاً من نظری غیر از سلطنت مشروطه ندارم. (خلاف می‌فرمایند). امروز دولت اعلامیه‌ای به اهالی بختیاری صادر کرد که از راه دادن و کمک به ابوالقاسم بختیاری خودداری کنند، و الاً هر پیش‌آمدی شد مربوط به خودشان است. برای اولین مرتبه امروز آیت‌الله کاشانی که رئیس مجلس هستند به مجلس قدم گذاشتند و یک ساعت با وکلا مذاکره کردند.

سه‌شنبه نوزدهم اسفند: امروز مجلس بود، میراشرفی و قنات‌آبادی و دو نفر دیگر از اشخاص مخالف دولت به دکتر مصدق حمله شدید کردند و اظهارداشتند: باید زاهدی آزاد شود و حکومت نظامی ملغی شود. ولی البته حمله خیلی شدید بود. وزیر امور خارجه آمریکا هم تقریباً نسبت به روس حمله کرد. ۱۸۴

چهارشنبه بیستم اسفند: جناب آقای محمد ناصر قشقائی، تلگراف ۱۲/۱۶ گرامی واصل و موجب کمال امتنان گردید. با اظهار تشکر از الطاف عالی و احساسات بی‌آلایش آن جناب، امیدوارم به تفضل الهی و استقامت هموطنان عزیز، به کلیه مشکلات فائق آمده و به آرزوهای ملی خود نائل شویم. دکتر محمد مصدق ۱۸۷

امروز رادیو بشارت داد که راجع کشتی (میرابند) متعلق به کمپانی ایتالیائی که نفت خریده بود و در بندر (ونیز) لنگر انداخته و انگلیسیها به محکمه و نیز عرض حال توقیف داده بودند، محکمه حکم داد که خرید کمپانی ایتالیائی از روی استحقاق بوده است و ایرانی‌ها مطابق قانون بین‌المللی حق داشته‌اند که نفت خود را ملی کنند و حق داشته‌اند بفروشدند، و ادعای کمپانی نفت سابق انگلیس ناحق است. البته این بزرگترین شکست برای انگلیسیها و برای ایرانی‌ها بزرگترین منفعت و پیروزی است. و برای ایرانیان حقیقت امروز بزرگترین عید بود. الیاس خان کشکولی و آقای مقبل السلطان

۱۸۶. در بالای صفحه ۲۶۱ اصل آمده مرگ استالین.

۱۸۷. یک سطر و اندی سفید است.

حکیمی قبل از ظهر آمدند و آقای مقبل السلطان عصر مراجعت به شیراز کرد و الیاس خان ماند.

پنجشنبه بیست و یکم اسفند: صبح الیاس خان برای شیراز رفت. رادیو اطلاع داد که یک طیّاره چهار موتوره^{۱۸۸} انگلیسی را در سرحدّ آلمان شرقی، [به وسیله] دو طیّاره ناشناس پائین آوردند^{۱۸۹}. یکی هم دولت ایران به ایتالیایی ها اظهار داشت: حاضریم به شما منت [به] نصف قیمت بین المللی بفروشیم. کشتیهای ایتالیایی برای بنادر ایران جهت حمل نفت حرکت کردند. کمیسیون هشت نفری مجلس اعلامیه دادند که الحمد لله نگرانی بین اعلیحضرت همایونی و آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر نمی باشد و مخصوصاً اعلیحضرت همایونی فرموده اند که از کارهای آقای دکتر مصدق در نهضت های اخیر کمال رضایت را دارند. و آقای دکتر مصدق هم فرمودند: احترامات شاه همیشه منظور بوده و خواهد بود. و شاه هم فرموده اند: میل دارند یک شاه قانونی بوده و مطابق مقررات قانونی رفتار کنند.

جمعه بیست و دوم: آقای مهندس کافلی رئیس کارخانه قند آمد. نهار هم خدمت والده بودیم. بیشتر صحبت از رأی محکمه و نیز و موقیبت دکتر مصدق و ایران بود. عصر هم مراجعت به شیراز کرد.

شنبه بیست و سوم: صبح اول وقت رفتیم به پایگان برای سرکشی جدولی که درست می شود. بعد به باغبان^{۱۹۰} دستورات لازم [را] دادم. ظهر هم در (تیدشت) میهمان بهمن خان بهمنی بودیم. شب هم آمدم منزل، نصرالله خان کشکولی هم بود. با هم رفتیم و برگشتیم.

یکشنبه بیست و چهارم اسفند: بعد از ظهر به اتفاق محمد حسین خان آمدم به (مله فهله) راه اتومبیل تا (آب دیزی) آمده است. شب هم آقای شریفی از شیراز آمد. خبر تازه ای نبود. رادیو هم اطلاع داد فردا صبح نفت، کشتی میرالند ایتالیایی که نفت ایران را برد و به (ونیز) رسانید، دوبرتبه وارد خواهد شد.

دوشنبه بیست و پنجم: امروز هوا فوق العاده سرد بود. رادیو هم اطلاع داد که همه جا سرد و در^{۱۹۱} طهران برف می آید. کشتی میرالند هم رسید. مردم استقبال فوق العاده

۱۹۰. اصل - باغ.

۱۸۸. اصل - موتوری.

۱۹۱. اصل - به.

۱۸۹. اصل - آورد.